

بحث في فرضيات النشوء:

کنکاشی در فرضیه‌های پیدایش:

في الحقيقة لا توجد نظرية للنشوء مثبتة بأدلة علمية إنما توجد نظريات أو فرضيات غير مثبتة.

واقعت آن است که درباره پیدایش حیات هیچ نظریه‌ای که با دلایل و شواهد علمی به اثبات رسیده باشد، وجود ندارد و آنچه مطرح می‌شود، فقط تئوریا یا فرضیه‌هایی است که تاکنون ثابت نشده‌اند.

فال DNA و ال RNA الموجودة في الخلايا الحية والتي تعتبر ناسخات والبروتينات التي من الممكن أن تنسخ نفسها مكونة من أعداد كبيرة جداً من الوحدات أو الجزيئات بحيث لو أردنا فرض احتمالية تكونها أو تركيبها مرة واحدة فقط بصورة صحيحة قابلة للنسخ صدفة فإننا سنحصل على رقم غير قابل للتحقق علمياً ضمن حدود الزمان التي نعرفها على هذه الأرض.

DNA و RNA موجود در سلول‌های زنده که همان همانندسازها هستند و پروتئین‌هایی که می‌توانند خودشان را همانندسازی کنند، از واحدها یا مولکول‌های بسیار زیادی تشکیل شده‌اند، به طوری که اگر بخواهیم احتمال تولید یا ترکیب شدن تصادفی آنها را فقط برای یک مرتبه به طور صحیح و قابل همانندسازی در نظر بگیریم، به عددی می‌رسیم که از نظر علمی تحقق آن طی این چهارچوب زمانی که بر روی زمین می‌شناسیم، امکان‌پذیر نخواهد بود.

وحتى لو فرضنا أن بداية نشوء الحياة كانت بأبسط بروتين يوفر عملية النسخ الذاتي ولنقبل فرض أنه بسيط جداً ويتكون من سلسلة فيها 32 حامضاً أمينياً فقط، وبما أننا لدينا 20 نوعاً من الأحماض الأمينية لتكوين هذه السلسلة فسيكون لدينا عدد احتمالات هو: $4.294967296e^{41}$ أي تقريباً 4×10^{41} أي رقم 4 وأمامه 41 صفراً، وهذا رقم كبير جداً ويمثل نسبة احتمالية تحقق ضئيلة جداً.

حتى اگر فرض کنیم آغاز پیدایش حیات با ساده ترین پروتئین های همانندساز بوده، و نیز فرض بگیریم که این پروتئین ها بسیار ساده و از زنجیره ای که حاوی فقط ۳۲ اسید آمینه است، تشکیل شده باشد، از آنجا که ما ۲۰ نوع اسید آمینه داریم، تعداد حالات ممکن برای تشکیل این زنجیره برابر است با $4.294967296e^{41}$ یا تقریباً 4×10^{41} یعنی عدد ۴ و جلویش ۴۱ صفر. این عدد، بسیار بزرگ بوده و احتمال تحقق آن بسیار اندک است.

وحقیقة هذا الأمر جعل د. دوکنز في كتابة (صانع الساعات الأعمى) يتخبط في فروض غير واقعية في محاولة يائسة لتقليل عدد الأصفار مرة ولزيادتها في الجانب الآخر مرة أخرى، وهكذا يقوم معظم الملحدین بإزالة عشرات الأصفار هنا وإضافة عشرات أخرى هناك بصورة غير علمية وعشوائية وفروض خيالية لعلهم في النهاية يصلون إلى رقم يقولون عنه إنه رقم مقبول وقابل للتحقق في حدود الزمن المتاح على الأرض وهو مليار سنة تقريباً في أحسن الأحوال.

حدود الاحتمالية فسيكون عدد المحاولات في الثانية الواحدة هو ناتج قسمة عدد المحاولات المطلوبة على الزمن المتاح أي مليار سنة: والنتيجة ستكون $12718762718762718762.718763 \times 10^{25}$ أي تقريباً 10^{25} أي أننا نحتاج إلى واحد وأمامه 25 صفراً محاولة في الثانية تقريباً أو عشرة مليون مليون مليون محاولة في الثانية تقريباً طوال مليار عام ليكون الأمر ممكناً وهذا رقم خيالي.

اگر به روش دیگری محاسبه کنیم، یعنی ببینیم که در هر یک ثانیه از یک میلیارد سال، چند آزمون لازم است تا در چهارچوب احتمالات به نتیجه قابل قبول برسیم، باید تعداد رویدادهای لازم را بر زمان لازم یعنی یک میلیارد سال تقسیم کنیم، و نتیجه عدد $12718762718762718762.718763$ یعنی تقریباً 10^{25} خواهد بود. به عبارت دیگر ما نیاز داریم که در طی یک میلیارد سال در هر ثانیه به تعداد 10^{25} (عدد ۱ و جلوی آن ۲۵ صفر یا ده میلیون میلیون میلیون میلیون) آزمون ممکن روی مواد اولیه انجام شده باشد، تا این خواسته جامه عمل بپوشد و این رقم بسیار تخیلی است!

فما بالك إذا عرفنا أن احتمالية وجود الأحماض الأمينية الكافية على الأرض هو احتمال ضئيل جداً أيضاً، وما بالك إذا عرفنا أن الأحماض الأمينية هي عبارة عن نوعين؛ أحماض أمينية يسارية وأحماض أمينية يمينية، والبروتينات التي تدخل في تركيب الحياة تبنى من الأحماض الأمينية اليسارية فقط، وهذا يعني أن محاولاتنا السابقة للحصول على بروتينات تنفع فقط عندما تكون الأحماض الأمينية المتجمعة يسارية، وهذا يعني أن احتمالية أن يأتي البروتين الذي نطلبه هي نصف مرفوع إلى عدد الأحماض

الأمينية في ذلك البروتين، فمثلاً: إذا كان عدد تراكيب الأحماض
الأمينية في البروتين المطلوب هي 50 فاحتمالية أن نحصل عليه
هي نصف مرفوع للأس 50 وهذا احتمال ضئيل جداً، وباجتماع
ضالة احتمال حدوث هذه الخطوات المتوالية اللازمة لنشوء
البروتين تنتهي تقريباً مسألة الإمكان وتصبح أمراً أشبه ما يكون
بالمستحيل.

چه رسد به اینکه بدانیم احتمال وجود اسیدهای آمینه کافی روی زمین
بسیار اندک است، و اینکه بدانیم اسیدهای آمینه خود دارای دو نوع
هستند: اسیدهای آمینه چپگرد و اسیدهای آمینه راستگرد، و
پروتئین‌هایی که در ترکیب حیات مشارکت می‌کنند، فقط از اسیدهای آمینه
چپگرد بوجود می‌آیند. این به آن معنا است که احتمالات سابق ما در
خصوص تشکیل پروتئین‌ها فقط هنگامی مفید است که انبوهی از اسیدهای
آمینه چپگرد وجود داشته باشد. (*) این یعنی احتمال اینکه پروتئین مورد
نظر ما به دست بیاید، عدد نیم به توان تعداد اسیدهای آمینه آن پروتئین
است. به عنوان مثال اگر تعداد ترکیب‌های اسیدهای آمینه در پروتئین
مطلوب 50 باشد، احتمال اینکه همه این 50 مولکول اسید آمینه چپ گرد
باشند $(0.5)^{50}$ یا $(1/2)^{50}$ (یعنی حدود 9×10^{-16}) می‌باشد. این احتمال
بسیار اندک است. با اجتماع همه این حوادث بسیار نادر و با احتمالی در
حد صفر و قرار گرفتن این گام‌ها به دنبال یکدیگر که برای پیدایش نخستین
پروتئین لازم است، مسئله امکان‌پذیر بودن تقریباً منتفی می‌شود و انجام
این عمل شبه محال خواهد بود.

(*)-مطابق قرارداد اگر ساختمان فضایی یک اسید آمینه را در نظر بگیریم، چنانچه عامل NH_2 که به کربن آلفا
متصل است در طرف چپ باشد، می‌گوییم که این اسید آمینه از نوع L یا چپگرد است و هرگاه عامل NH_2 در
طرف راست کربن آلفا قرار گیرد، می‌گوییم این اسید آمینه از نوع D یا راستگرد می‌باشد. اسیدهای آمینه
طبیعی همگی از نوع چپگرد هستند. (مترجم)

ولكن هناك من الملحدین من يعمل حسابات عكسية ويستخرج الأرقام المطلوبة في المقدمات ليحقق الإمكان في النتيجة، فالمشكلة الأولى وهي توفر مادة البناء أو الحوامض الأمينية مثلاً يحاولون اللجوء إلى بعض الفروض التي تطرح في الأبحاث لحلها مثل أن تكون ظروف الأرض والبرق والصواعق الكثيرة في أول نشوء الأرض أدت إلى تكونها أو هناك فرض خيالي آخر وهو أن الأرض كانت تقصف بنيازك محملة بالأحماض الأمينية قبل أربعة مليارات عام، ولما وجدوا أن نوع الأحماض الأمينية يجب أن يكون فقط يسارية فرض بعضهم فرضاً خيالياً آخر وهو أن هذه النيازك تعرضت لضوء نجم نيوتروني وهي في طريقها إلى الأرض وهكذا دواليك، فالأمر كله مبني على فروض خيالية لإثبات أن إنتاج البروتين الناسخ لنفسه على الأرض قبل مليارات السنين كان أمراً طبيعياً جداً، ومع أنها كلها فروض خيالية وكل واحد منها قليل الاحتمال حتى التلاشي فما بالك بحدوثها جميعاً متتالية؟! ولكن مع هذا يحلو لبعضهم أن يقول إنها معقولة ومقبولة.

اما برخی از منکران خدا می‌کوشند با محاسبات معکوس، به اعدادی که برای تحقق نتیجه مورد نظرشان ضروری است را فراهم کنند. مثلاً برای حل اولین مشکل، که همان فراهم بودن ماده سازنده یا اسیدهای آمینه است، می‌کوشند با ارائه برخی فرضیه‌ها - که آنها را برای حل و فصل، در پژوهش‌ها مطرح می‌نمایند - موضوع را خاتمه دهند. مثلاً می‌گویند شرایط زمین و آذرخش‌ها و صاعقه‌های فراوان در آغاز پیدایش زمین، منجر به شکل‌گیری این مقدار مواد سازنده شده است. یک فرضیه خيالی دیگر هم وجود دارد؛ اینکه چهارمیلیارد سال پیش، زمین با شهاب‌سنگ‌های حامل اسیدهای آمینه بمباران شد، و وقتی آنها دریافتند که این اسیدهای آمینه

فقط باید چپگرد باشند، برخی از آنان فرضیه خیالی دیگری را مطرح کردند و گفتند این شهاب‌سنگ‌ها در مسیر حرکت خود به زمین، در معرض تابش یک ستاره نوترونی قرار گرفته‌اند؛ و از این دست توجیحات. این سخنان همگی بر پایه فرضیه‌های خیالی استوار است تا اثبات شود که میلیاردها سال پیش، پیدایش پروتئین همانندساز بر روی زمین، مسئله‌ای کاملاً طبیعی بوده است. با وجود اینکه تمام این فرض‌ها خیالی و احتمال وقوع هر یک نیز بسیار ناچیز و در حد صفر است، چطور می‌شود تصور کرد که این رویدادها، پشت سر هم اتفاق افتاده‌باشد؟! با این حال برخی از این افراد مایلند این سخنان را معقول و قابل‌قبول بدانند.

فعند الملحدین معقول جداً أن عدداً كبيراً جداً من النيازك المحملة بكميات هائلة من الأحماض الأمينية اختارت كوكب الأرض بالتحديد والذي يمثل للكون حبة غبار في صحراء حتى لو كانت نسبة احتمال هذا الحدث قليلة إلى حد التلاشي !

از دید این ملحدان کاملاً معقول است که تعداد بسیار زیادی شهاب‌سنگ حاوی مقادیر انبوهی اسید آمینه، دقیقاً سیاره زمین را انتخاب کرده باشند، در حالی که زمین در هستی همچون ذره غباری در بیابان است؛ هرچند که احتمال وقوع چنین رویدادی اندک و در حد صفر باشد!

ومعقول جداً أن هذه النيازك تعرضت وهي في طريقها إلينا لضوء نجم نيوتروني لكي تكون حوامضها الأمينية يسارية و.. و.. و.. وهكذا كل هذه الفروض والتي نسبة تحققها ضئيلة إلى حد التلاشي معقولة جداً، ولكن أن يكون وراء القانون الذي أنشأ البروتين الناسخ لنفسه أو الحمض النووي مقنن، فهذا غير

معقول عند الملحدین، وأن يكون وراء الخريطة الجينية اللغوية متكلم أيضا غير معقول عند الملحدین!

همچنین از دید آنها کاملاً معقول است که این شهابسنگها در مسیر حرکت خود به سوی ما، در معرض تابش یک ستاره نوترونی قرار گرفته باشند، تا اسیدهای آمینه چپگرد در آنها تولید شده باشد و ... و ... و ... و به این ترتیب وقوع همه این فرضها آن هم در حالی که احتمالی بسیار کم و در حد صفر دارند، برای آنها کاملاً معقول و منطقی می باشد، ولی اینکه ماورای قانونی که پروتئین همانندساز و یا اسید آمینه را تولید می کند، قانونگذار و سازمان دهنده ای وجود داشته باشد، از نظر ملحدان نامعقول است؛ یا اینکه وراي زبان نقشه ژنتیکی، متکلمی وجود داشته باشد، در باور منکران خدا، غیرقابل قبول می باشد!

أعتقد أن ما تقدم كافٍ لينهي الأمر، فهل يوجد عاقل يعرف أن حدثاً ما نسبة احتمالية حدوثه هي قليلة إلى حد التلاشي، وعمر الكون كله لا يكفي لوقوعها ثم يذهب للقول إن حصوله خلال مليار أو مليار ونصف سنة التي سبقت وجود الحياة على الأرض هو أمر عادي، في نفس الوقت الذي يرفض فيه مناقشة أي احتمالية لأن يكون الحدث إعجازياً، ومن ثم يبحث عن أي قشة ليثبت بها فرضه، فعندما يجد دليلاً علمياً على أن بعض النيازك يمكن أن تكون قد ضربت الأرض في وقت ما يذهب بهذا الاحتمال بعيداً ليجعل هذه النيازك جاءت من عمق المجرة، وكانت عبارة عن صهاريج محملة بالأحماض الأمينية، و فقط أحماض أمينية لا تحقق لهم الغرض، إذن فهذه الصهاريج المليئة بالحوامض الأمينية مرت بنجم نيوتروني وهي في طريقها إلى الأرض فتسبب ضوؤه باستقطابها وهكذا تسبب في النهاية بتحويل

حمولتها من خليط أحماض أمينية يمينية ويسارية إلى أحماض أمينية يسارية، وهكذا تستمر الفروض الخيالية للخروج من مأزق الاحتمالية الخانق.

به نظرم آنچه گذشت برای به‌پایان رسانیدن این مبحث کفایت می‌کند. آیا هیچ فرد عاقلی وجود دارد که بداند احتمال رخ‌دادن حادثه‌ای بسیار اندک و در حد صفر است و عمر تمام کیهان کفاف وقوع آن را نمی‌دهد، ولی عقیده داشته‌باشد که روی‌دادن آن در طول یکمیلیارد یا یکونیممیلیارد سال پیش از بوجود آمدن حیات روی زمین، مسئله‌ای طبیعی و عادی قلمداد شود؟ و در عین حال بررسی هرگونه احتمال معجزه‌آسا بودن این پدیده را کنار گذاشته‌باشد و از این رو به‌دنبال هر چیز پوچی بگردد تا به‌کمک آن فرضیه‌ی خود را به‌اثبات برساند؟! چنین کسی وقتی دلیلی علمی می‌یابد مبنی بر اینکه ممکن است شهاب‌سنگ‌هایی در یک زمانی به زمین برخورد کرده باشند، به سراغ این احتمال بسیار بعید می‌رود که این شهاب‌سنگ‌ها از اعماق کهکشان آمده و مخازن اسیدهای آمینه بوده‌اند؛ و از آنجا که وجود اسیدهای آمینه به‌تنهایی حرف آنها را به کرسی نمی‌نشانند، به‌سراغ این مطلب می‌روند که این مخازن پر از اسیدهای آمینه، در مسیر حرکت به سمت زمین، از کنار یک ستاره‌ی نوترونی عبور کرده‌اند و تابش این ستاره، قطبی‌شدن آنها را به دنبال داشته‌است. در پایان، این ماجرا باعث شده محموله‌ی این شهاب‌سنگ‌ها که آمیخته‌ای از اسیدهای آمینه‌ی راست‌گرد و چپ‌گرد بوده‌است، به اسیدهای آمینه‌ی چپ‌گرد تبدیل گردد. اینها همین‌طور فرضیه‌های خیالی خود را ادامه می‌دهند تا بتوانند از تنگنای بعیدبودن وقوع این احتمالات راه خروجی بیابند!

هناك بعض الفروض الأخرى لتكوّن الـ RNA أو الـ DNA مثل أن يفترض بعض الكيمائيين أو علماء الكيمياء الأحيائية أن البداية

لم تكن بالبروتينات أو الحوامض النووية وإنما بمواد كيميائية غير حية كالبوليمرات أو جزيئات طين تشكلت بصورة معينة قابلة للنسخ:

فرضيه‌های دیگری نیز برای شکل‌گیری RNA یا DNA مطرح می‌شود. مثلاً برخی شیمی‌دان‌ها یا دانشمندان زیست‌شیمی چنین فرض می‌کنند که پیدایش، با پروتئین‌ها یا اسیدهای نوکلئیک آغاز نشده‌است؛ بلکه با مواد شیمیایی غیرزنده مانند پلیمر یا ذرات گل، که به گونه‌ای خاصی قادر به همانندسازی بوده‌اند، شکل گرفته‌است:

«قد نقول إن الحمض النووي الريبسي المنقوص الأكسجين DNA قد أستولى في مرحلة لاحقة على آلات البقاء الخاصة بتلك المتضاعفات. وهذا يعني أن المتضاعفات الأصلية قد دُمّرت كلياً، وخصوصاً أن لا أثر لها في آلات البقاء الحديثة. وفي السياق، عرض آي.دجي. كيرنز-سميث G.A. Smith-Cairns لفرضية مثيرة للاهتمام مفادها أن أسلافنا المتضاعفات الأولى لم تكون ربما جزيئات عضوية وإنما بلورات غير عضوية، أو بمعنى آخر معادن أو قطع صغيرة من الصلصال»^(١).

١. المصدر (دوكنز، الجينة الأثنية): ص 38.

«نظر ما این است که دی‌اکسی‌ریبونوکلئیک اسید (DNA) در مرحله‌ای بعدی بر ماشین‌های بقای ویژه‌ای آن همانندسازی مستولی شده است. و این یعنی همانندسازی‌های اولیه کاملاً نابود شده‌اند؛ خصوصاً اینکه در ماشین‌های بقای امروزی هیچ اثری از آنها بر جای نمانده‌است. ای. جی. کارنز اسمیت A. G. Cairns Smith فرضیه‌ای جالب توجه دیگری مطرح کرده‌است که می‌گوید نیاکان ما یعنی همانندسازی‌های اولیه شاید اصلاً مولکول‌های آلی نبوده، بلکه کریستال‌های معدنی بوده باشند؛ یا به عبارت دیگر کانی‌ها یا ذرات کوچک خاک رس.»^(١).

١. مصدر (ریچارد داوکنز، ژن خودخواه): ص ۳۸.

وهذه فروض غير واقعية وتبقى مجرد فروض ليست مبنية على معطيات علمية دقيقة، والتعويل على ما يحصل في بعض التفاعلات الكيميائية التي فيها عملية ظاهرها نسخ بلورات هو مجرد اتكال على ظاهرة بعيدة عن الموضوع المبحوث. والحقيقة إن التفاعلات الكيميائية لا يوجد فيها شيء اسمه نسخ المعلومات وتوريثها، فضمن حدود العلوم التجريبية والنظرية هذه مجرد فروض إلى الآن لم تثبت بشيء يعتمد عليه علمياً، ولا فرق بينها وبين الأشباح الهائلة التي رتبت الحصى على الشاطئ بحسب قبيلة د. دوكنز البدائية (٢)، لذا فلا أرى داعياً لمناقشتها وردها وهي أصلاً مجرد فروض لا ترقى إلى مستوى علمي يستحق المناقشة والرد عليه.

(٢). (لو زرعت شاطئاً مليئاً بالحصى جيئةً وزهايا ستلاحظ أن قطع الحصى ليست منظمة بطريقة عشوائية.

فالقطع الأصغر تتجه بصورة نمطية لأن تتواجد في مناطق منفصلة تمتد على طول الشاطئ، والقطع الأكبر في مناطق أو خطوط مختلفة. فقطع الحصى يتم فرزها أو تنظيمها، أو انتخابها. وقد تتعجب قبيلة تعيش قرب الشاطئ من هذا الدليل على الفرز أو التنظيم في العالم، وقد تنشئ أسطورة لتفسره، لعلها ترجعه إلى أشباح هائلة لها عقل مرتب وحس بالنظام) صانع الساعات الأعمى - دوكنز. ستم مناقشة هذا الكلام فيما سيأتي من الكتاب.

این فرضیه‌ها همه غیرواقعی بوده و فقط گمانه‌زنی‌هایی است که بر پایه داده‌های دقیق علمی استوار نگشته‌است. اتکا به آنچه در برخی واکنش‌های شیمیایی رخ می‌دهد از جمله فرآیندی که نمودش همانندسازی کریستال‌ها است، در واقع تکیه نمودن به پدیده‌هایی است که از موضوع اصلی بحث به دور می‌باشد. حقیقت آن است که در واکنش‌های شیمیایی چیزی به نام همانندسازی اطلاعات و ارث‌بری وجود ندارد. بر اساس چهارچوب‌های علوم تجربی و نظری، اینها صرفاً فرضیه‌هایی است که تا کنون به اثبات نرسیده است و از لحاظ علمی نیز قابل اعتماد نیست و تفاوتی بین این فرضیه‌ها با

اشباح هولناکی که در کناره ساحل، سنگریزه‌ها را برای اجداد اولیه دکتر داوکینز مرتب می‌کردند، وجود ندارد. (۲) بنابراین در این مورد هیچ مدعی قابل‌اعتنایی نمی‌بینم که با وی در این مورد بحث کنم، و اینها صرفاً فرضیاتی هستند که هیچ دلیل علمی برای مطرح‌شدن ندارند تا شایسته بحث و پاسخ‌گویی باشند.

(۲) - (اگر شما در ساحلی که پُر از سنگریزه است قدم بزنید، متوجه می‌شوید که سنگریزه‌ها به‌صورت یکنواخت پخش نشده‌اند. سنگریزه‌های کوچکتر بیشتر در امتداد ساحلند و درشت‌ترها در جاها و باریکه‌های دیگر قرار دارند. به نظر می‌رسد سنگریزه‌ها تنظیم و گزینش شده‌اند. ممکن است افرادی که نزدیک ساحل زندگی می‌کنند، از این دسته‌بندی و نظم شگفت‌زده شوند و شاید برای توجیه آن از افسانه‌ای کمک بگیرند؛ مثلاً آن را به اشباحی هولناک نسبت دهند). ریچارد داوکینز، ساعت‌ساز نابینا. در ادامه این کتاب در مورد این سخن بحث خواهیم نمود.

وعموماً، إذا صار الرأي الانتقال إلى المستوى ما دون الحيوي أي إلى مستوى التفاعلات الكيميائية فالأفضل عندها أن ينتقل الكلام مع الملحدين في إثبات أصول التفاعلات الكيميائية وفيزياء الجسيمات الذرية وما دونها والقوى الأربعة النووية الضعيفة والقوية والجاذبية والكهرومغناطيسية، أي أننا ما دمنا قد انتقلنا إلى القوى الذرية وما دون الذرية فالمفروض أن يكون نقاشنا في إثبات وجود إله في هذا المستوى أي ما دون الحيوي سواء كان الجزيئي أو الذري أو ما دون الذري؛ لأنه بحسب فرض أن هناك بوليمراً أو ما شابهه كان قد بدأ ينسخ نفسه بانتظام ويتطور إلى أن وصلنا إلى ما نحن عليه تكون الحياة قد بدأت منه ولا يكون البروتين أو الخريطة الجينية هو بداية الحياة، وإذا كان الأمر كذلك فالأفضل أن يكون الكلام في أصل المادة وهذا سنناقشه في موضوع الانفجار العظيم ونثبت وجود الإله في هذا المستوى من

البحث والمعرفة، والذي يكفي لإثبات وجود الإله بغض النظر عن الحياة الجسمانية وتطورها وكونها جاءت بتدخل إله أم لا وأنها تطورت بصورة عشوائية أو لا عشوائية، هادفة أم غير هادفة.

به طور كلي، هنگامی که موضوع سخن به سطح مادون حیات یعنی به سطح واکنش‌های شیمیایی برسد، بهتر است بحث با ملحدان به حوزه اثبات مبانی واکنش‌های شیمیایی، فیزیک ذرات هسته‌ای، ذرات زیراتمی و نیز چهار نیروی اصلی شناخته‌شده در جهان یعنی نیروی هسته‌ای ضعیف، نیروی هسته‌ای قوی، نیروی جاذبه و نیروی الکترومغناطیس کشانده شود. یعنی هنگامی که ما پرونده نیروهای هسته‌ای و ذرات زیراتمی را بگشاییم، باید مباحثه ما در خصوص اثبات وجود خدا در این سطح یعنی در سطح مادون حیات قرار گیرد؛ خواه این حیات، مولکولی باشد، خواه اتمی و خواه زیراتمی. زیرا با فرض اینکه پلیمر یا چیزی شبیه به آن به طور ساخت‌یافته خودش را همانندسازی کرده و به جایی که ما اکنون رسیده‌ایم، تکامل یافته‌باشد، حیات از آن شکل گرفته و پروتئین یا نقشه ژنتیکی، آغازگر حیات نبوده‌است. اگر موضوع به این ترتیب است بهتر آن است که بحث را به منشأ ماده سوق دهیم. ما در بخش انفجار بزرگ این موضوع را بررسی خواهیم کرد و وجود خدا را در این سطح از بحث و شناخت، ثابت خواهیم نمود. این خود به‌تنهایی برای اثبات وجود خدا کافی است، صرف نظر از اینکه زندگی جسمانی و پیشرفت و پیدایش آن، از طریق دخالت خدا بوده یا خیر، و آیا اینها به‌صورت تصادفی رخ داده یا غیرتصادفی، هدفمند بوده است یا خیر؟

نظریة أو فرضیة أنّ الحیاة جاءت جاهزة في قلب بعض النيازك أو الصخور بعد بضعة مئات ملايين السنين من تكون كوكب الأرض، وهناك تجارب بهذا الخصوص لمعرفة امكانية أن تنجو

کائنات حیه او متضاعفات اولیه من البروده المتطرفه والحراره المتطرفه والاصدام الشدید، وقد ثبت أن بعض الكائنات متعددة الخلايا يمكنها أن تعيش في حالة سبات بدون ماء وفي درجة بروده متطرفه جدا.

نظریه یا فرضیه‌ای نیز مطرح شده است که می‌گوید صدها میلیون سال پس از پیدایش سیاره زمین، حیات از اندرون برخی شهابسنگ‌ها یا صخره‌ها بیرون آمده‌است. آزمایش‌هایی نیز در این خصوص انجام گرفته که مشخص شود آیا جانداران یا همانندسازهای اولیه می‌توانسته‌اند از سرما، گرما و برخوردهای بسیار شدید نجات یابند یا خیر. اکنون ثابت شده‌است که برخی موجودات چندسلولی می‌توانند در حالت رخوت، در سرمای بسیار شدید و بدون وجود آب به‌زندگی خود ادامه دهند.

نظریه أو فرضیه نشوء المتضاعفات الأولى في برك أطراف المياه والمحيطات والتي تعرضت للتجفيف والتدوير والمد والجزر الشدید الذي كان موجوداً في الماضي نتيجة قرب القمر من الأرض أكثر مما هو الآن، واحتمالية أن يكون بالاشتراك مع الشمس قد تسبب بتركيز الحوامض الأمينية في برك صغيرة مما سهل عملية إيجاد الحساء الأولي الملائم لنشوء المتضاعفات الأولى.

نظریه یا فرضیه‌ای دیگری بیان می‌کند که پیدایش همانندسازهای اولیه در برکه‌های مجاور آب‌ها و اقیانوس‌هایی که در معرض خشک‌شدن، دگرگونی و جزر و مد شدید قرار می‌گرفتند، رخ داده، که در گذشته، به دلیل کمتر بودن فاصله ماه از زمین نسبت به وضعیت کنونی آن، این حالت‌ها بیشتر وجود داشته و احتمالاً خورشید نیز در این موضوع مشارکت داشته‌است، باعث غلیظ شدن اسیدهای آمینه در برکه‌های کوچک آب شده و این

شرایط، فرآیند ایجاد سوپ نخستین را که محیط مناسبی برای پیدایش همانندسازهای اولیه بوده، تسهیل نموده است.

نظریهٔ او فرضیهٔ الظروف المتطرفة التي تفترض أن نشوء الحياة كان في ينابيع المياه الحارة أو المناطق شديدة الحمضية، وجاءت هذه الفرضية نتيجة اكتشاف بعض أنواع الأحياء في أعماق المحيطات يمكنها أن تمارس الحياة في ظروف درجات حرارة عالية وبعضها في درجات حمضية عالية، وبهذا فمن الممكن أن المتضاعفات الأولى بدأت في ظروف كهذه خصوصاً أنها ظروف سائدة في مئات الملايين الأولى من حياة الأرض.

نظریه یا فرضیهٔ شرایط افراطی ، فرض می‌کند که پیدایش و رشد حیات، در چشمه‌های آب گرم یا در مناطق بسیار اسیدی رخ داده است. این فرضیه پس از کشف و شناسایی برخی موجودات زنده در اعماق اقیانوس‌ها که می‌توانند در گرمای بسیار شدید و بعضاً در محیط‌های بسیار اسیدی زندگی کنند، مطرح شده است. بر این اساس این احتمال مطرح می‌شود که شاید همانندسازهای اولیه در چنین شرایطی پدیدار گشته‌اند، به‌ویژه با توجه به این موضوع که شرایط متعارف در صدها میلیون سال اول زندگی زمین، به این صورت بوده است.

حقیقة إنَّ كلَّ منصفٍ يرى بوضوح أنَّ الطرح في مسألة النشوء حتى الآن ليس طرحاً علمياً رصيناً مبنياً على حقائق ووقائع أبداً، بل هو بحث مبني على أساس وفرض أنه لا يوجد غير الطبيعة ولابد أن يفسر كل شيء ضمن حدود الطبيعة فقط حتى وإن كان بسلسلة فروض خيالية متتالية يكاد يكون تحقق أحدها

مفرداً شبه مستحيل فكيف بتحققها جميعاً متتالية، بل العقل يحكم أن هذه الاحتمالات القليلة حد التلاشي إذا تحققت جميعاً بهذا التتالي فإن تحققها يشير إلى حدوث معجزة تشير إلى أن هناك من أجرى الأمور بهذه الصورة لتصل إلى هذه النتيجة وهي وجود الحياة على الأرض.

واقعت أن است كه هر انسان منصفى به روشنى در مى يابد نظرياتى كه تاكنون در خصوص پيدائش مطرح شده، علمى و دقيق نبوده و به هيچ وجه بر مبنای واقعيتها استوار نشده است، بلكه اينها مباحثاتى است بر اين پايه و فرض كه غير از طبيعت چيز ديگرى وجود ندارد و همه چيز بايد فقط طبق قوانين و چهارچوبهاى طبيعى توضيح داده شود؛ حتى اگر در اين خصوص زنجيرهائى از فرضيههاى خيالى پى در پى مطرح شود كه حتى تحقق يکى از آنها نيز نزديك به محال باشد، چه برسد به اينكه همه اين فرضيهها بخواهد يکى پس از ديگرى به وقوع پيوسته باشد. عقل حکم مى کند که چنین احتمالاتی که درصد محقق شدنشان بسيار اندک و نزديك به صفر است، اگر به اين صورت پشت سر هم و پى در پى رخ دهد، در واقع رخ دادن اين رویدادها به وقوع معجزههاى اشاره دارد و بيانگر آن است كه كسى اين امور را به اين صورت اجرا و هدايت مى کند، تا سرانجام به اين نتيجه كه همان پيدائش حيات بر روى زمين است، برسد.

ولأنه لا توجد نظرية علمية تفسر النشوء تفسيراً علمياً مقبولاً ومؤيداً بأدلة قاطعة حتى الآن فقد وصل الأمر بدوكنز في كتابه "صانع الساعات الأعمى" إلى مناقشة احتمال حصول ما يشبه المعجزة كمسألة أن يضرب البرق شخصاً في اللحظة التي توقع أن يضربه فيها أو أن يضرب البرق الشخص نفسه ست مرات كما في كتاب غينس، أو مناقشة أن ما يكون معجزاً خلال فترة قصيرة

لا يكون معجزاً خلال فترة زمنية طويلة أي عند توفر الزمن الكافي، أي أنه افترض أن نشوء الخلية معجزة ولكنها معجزة نسبية مع الزمن. وهذا الكلام يكفي لرده أن احتمالية مجيء الكائن الناسخ لنفسه هي شبه معدومة ضمن الحدود الزمنية التي نعرفها بل وحتى لا يؤيدها عدد الكواكب التي يحتمل أنها مناسبة لهذا الحدث لو أراد حساب الاحتمالية على مستوى الكون ككل، فليديه احتمالية النيازك المحملة بالحوامض الأمينية واحتمالية أن تضرب الأرض، واحتمالية أن تكون الحوامض الأمينية يسارية، واحتمالية نشوء حمض نووي أو بروتين ناسخ لنفسه، وهذه أمور تجعل الأمر يستحق بكل جدارة أن يوصف بأنه معجزة (١) أو خارج حدود الطبيعي أو الاعتيادي، ولهذا فحتى أشد المتمسكين بأن النشوء الأول للحياة الحالية حصل بصورة طبيعية مئة بالمئة يقولون إنه حصل مرة واحدة فقط ولم يتكرر مرتين، وهذا اعتراف ضمني بأن النشوء هو عبارة عن معجزة أو على الأقل مسألة صعبة وبعيدة التحقق:

(١)- مع العلم أن كل هذا لن ينتج خلية ذات نواة حقيقية مؤهلة للتطور والتنوع، بل غاية ما في الأمر سينتج بروتين ناسخ لنفسه، وفي أحسن الأحوال فلنقل يمكن أن يصل هذا البروتين عبر التطور الى خلية بكتريا حية والبكتريا تختلف عن خلايا بقية الكائنات الحية الحيوانية والنباتية ذات النواة الحقيقية؛ لأن الأحياء المعروفة علمياً تنقسم الى: بكتريا، وذوات نواة حقيقية والتي تحتوي خلايا مصغرة دقيقة، وتحول الحياة من البكتريا الى الخلية ذات النواة الحقيقية التي تكون مؤهلة للتطور والتنوع مسألة معقدة أيضاً، واحتمالية وقوعها أيضاً ليست كبيرة، ويمكن أن ندخل في نفس متاهة الاحتمالية السابقة لو حسبناها، فنظرية مارجوليس تقول: إن الخلية ذات النواة الحقيقية كخلايانا هي عبارة عن ناتج اتحاد أنواع من البكتريا حيث إن خلايانا مثلاً توجد الميتوكوندريا في النواة وهي لها الـ DNA الخاص بها والذي يختلف عن الـ DNA الرئيسي للخلية مما يعني أن هناك اتحاداً حصل مسبقاً، ولهذا يوجد أكثر من DNA في الخلية، والميتوكوندريا ينسخ نفسه أي أن هناك أكثر من آلة نسخ في الخلية ذات النواة الحقيقية، ولكن الميتوكوندريا عادة ينتقل من الأم فقط لأن البويضة فيها مجال وسعة لتنقله بعكس الحيامن

التي تكون صغيرة وليس فيها مجال وسعة له، ولهذا فيمكن تتبع السلف الانثوي عن طريق الـ DNA الموجود في الميتوكوندريا كما يمكن تتبع السلف الذكري عن طريق الجين الجنسي Y لأنه موجود في الحيامن والذكور فقط، وفي خلايا النبات ذات النواة الحقيقية توجد مادة أخرى تسمى الكلوروبلاست ولها أيضاً DNA خاص بها غير DNA الرئيسي.

از آنجا که تاکنون هیچ نظریه علمی که بتواند پیدایش حیات را به گونه‌ای علمی، مقبول و مستند به دلایل قطعی توضیح دهد، یافت نشده است، کار به جایی رسیده است که داوکینز در کتاب خود به نام "ساعت‌ساز نابینا"، از احتمال بوجود آمدن چیزی شبیه به معجزه سخن می‌گوید؛ درست مانند شخصی که وقتی انتظار برخورد صاعقه به خودش را داشته باشد، دقیقاً در همان موقع، صاعقه به وی برخورد کند؛ یا همان طور که در کتاب گینس هم ثبت شده است، صاعقه شش بار به یک نفر برخورد کند! یا وی این بحث را مطرح کرده است که آنچه در کوتاه مدت معجزه تلقی می‌شود، در درازمدت یعنی هنگامی که زمان کافی وجود دارد، دیگر معجزه به شمار نمی‌رود! یعنی وی فرض کرده پیدایش سلول معجزه است ولی این معجزه نسبی می‌باشد و به طول زمان بستگی دارد. در پاسخ به این کلام کافی است اشاره شود به اینکه احتمال پدیدار شدن موجودی همانند ساز در چهارچوب زمانی که ما می‌شناسیم تقریباً غیرممکن است و ما حتی اگر این احتمال را در سطح کل کیهان در نظر بگیریم، تعداد سیاراتی که گمان می‌رود بتوانند پذیرای این رویداد باشند، ناکافی خواهد بود. وی از احتمال‌های متعددی سخن می‌گوید؛ احتمال وجود شهابسنگ‌های حامل اسیدهای آمینه؛ سپس احتمال اینکه این شهابسنگ‌ها به زمین برخورد کرده باشند؛ احتمال اینکه همه این اسیدهای آمینه از نوع چپ‌گرد باشند؛ و احتمال شکل‌گیری اسیدهای نوکلئیک یا پروتئین خودنسخه‌بردار! این موارد به گونه‌ای جریان داشته است که واقعاً شایستگی آن را پیدا می‌کند تا معجزه نام گیرد^(۱) یا چیزی فراتر از مرزهای طبیعی و عادی قلمداد شود.

به همین دلیل حتی کسانی که با تعصب بسیار زیاد عقیده دارند که پیدایش نخستین حیات کنونی به گونه‌ای صددرصد طبیعی رخ داده، می‌گویند این کار فقط یک بار انجام شده و هیچ‌گاه برای بار دوم تکرار نگشته‌است. این خود اعتراف ضمنی به این است که پیدایش حیات معجزه می‌باشد؛ و یا حداقل موضوعی است دشوار و تحقق آن بسیار نامحتمل:

(۱)- با علم به اینکه همه اینها قادر نیستند یک سلول یوکاریوت که برای تکامل و گونه‌زایی مناسب باشد تولید کنند، بلکه نهایت امر تولید پروتئین همانندساز است؛ و در بهترین حالت می‌توانیم بگوییم که این پروتئین از طریق تکامل قادر است به سلول زنده باکتری برسد. البته نباید از نظر دور داشت که باکتری با دیگر سلول‌های یوکاریوت جانداران و گیاهان متفاوت است، زیرا جانداران شناخته‌شده از لحاظ علمی به دو گروه باکتری‌ها و یوکاریوت‌ها (که خود از سلول‌های کوچک و ریز تشکیل یافته) تقسیم می‌شوند. تبدیل زندگی از باکتری به سلول‌های یوکاریوتی که برای تکامل و گونه‌زایی مناسب باشد، موضوعی است غامض و پیچیده و احتمال وقوع آن نیز بالا نیست (و می‌توانیم این احتمال را نیز در محاسبات احتمالی پیشین وارد کنیم). نظریه مارگولیس می‌گوید سلول‌های یوکاریوت از جمله سلول‌های بدن ما، عبارت است از گردهمایی و همزیستی انواع باکتری‌ها. به‌عنوان مثال در سلول‌های ما، میتوکندری که خود دارای DNA خاص و متفاوت از DNA اصلی سلول در هسته است وجود دارد. این به آن معنا است که قبلاً نوعی اتحاد و همزیستی رخ داده‌است و به‌همین دلیل در سلول بیش از یک DNA یافت می‌شود. میتوکندری همانندساز است؛ یعنی در سلول یوکاریوت ابزار همانندسازی بیش از یکی می‌باشد. ولی میتوکندری معمولاً فقط از مادر انتقال می‌یابد زیرا تخمک از مکان وسیعی برای انتقال و جابجایی آن برخوردار است؛ برخلاف اسپرم که کوچک است و گنجایش این کار را ندارد. بنابراین می‌توان اجداد مادری را از طریق DNA موجود در میتوکندری ردگیری کرد. همان‌طور که اجداد پدری از طریق ژن جنسی Y قابل ردگیری است؛ زیرا این ژن فقط در اسپرم و جنس مذکر وجود دارد. در سلول‌های یوکاریوت گیاهان، ماده دیگری به نام کلروپلاست وجود دارد که آن هم از DNA متفاوتی با DNA اصلی سلول برخوردار می‌باشد.

«ولا يمكن قط أن تكون الكائنات الحية على غير صلة قرابة بالكلية، ذلك أنه يكاد يكون مؤكداً أن الحياة كما نعرفها قد نشأت فحسب مرة واحدة على الأرض»^(١).

(١)-المصدر (دوكنز - صانع الساعات الأعمى): ص343.

«جانداران هرگز نمی‌توانند کاملاً با هم بی‌ارتباط باشند؛ زیرا تریدیدی نیست که حیات به آن صورتی که ما می‌شناسیم فقط یک بار بر روی کره زمین پیدا شده است.»^(١).

(١)- مصدر (ریچارد داوکنز - ساعت‌ساز نابینا): ص٣٤٣.

النتيجة مما تقدم: إنه ليوحد تفسير علمي منطقي مؤيد بأدلة أو حتى مقبول لدى العلماء حول مسألة نشوء الحياة.

نتیجه گیری از آنچه گذشت: در خصوص پیدایش حیات، هیچ تفسیر و توضیح علمی، منطقی و مستند به ادله یا حتی پذیرفته شده برای دانشمندان وجود ندارد.

فربما في نظرية الحساء يكون فرض المعجزة أو التدخل الغيبي لفرض توفر الحساء البدائي المناسب لنشوء الحياة ليس بأبعد من فرض توفر الحساء بالطريق الطبيعي ومن ثم تركيب البروتين فيما بعد.

چه بسا در نظریه سوپ، اگر فرض معجزه یا دخالت نیروهای غیبی مطرح باشد، تا محیط سوپ نخستین را برای پیدایش حیات مساعد سازد، دورتر از به وجود آمدن طبیعی سوپ و به اندازه بودن آن و ایجاد پروتئین درون آن نیست.

ويمكن أن نقول: إنَّ الطرح سيكون منطقياً أكثر في حالة فرض المعجزة الإلهية - بعد أن نثبت وجود الإله - من فرض المتضاعفات البلورية أو متضاعفات الصلصال.

شاید روا باشد بگوئیم: فرض گرفتن وجود معجزه الهی - پس از آنکه وجود خدا را ثابت کردیم - منطقی‌تر از فرض گرفتن همانندسازهای کریستالی یا همانندسازهای گلی باشد.

وإلا فلو قيل: إنها تشكلت وتضاعفت دون أي تدخل خارجي حتى أنتجت الحياة فهذا يعني أنها لا بد أن تتضاعف مرات كثيرة جداً بعد ذلك التضاعف الأول وتستمر بإنتاج حياة جديدة أو على الأقل نوع من المتضاعفات الأولية كل مدة من الزمن حتى يومنا هذا مع توفر المواد الأولية، وبما أن هذا لم يحدث ولا يحدث الآن فهو إذن غير صحيح.

و اگر گفته شود که اینها بدون هر نوع دخالت خارجی شکل گرفته و تکثیر شده تا اینکه به حیات منجر گشته است، یعنی پس از تکثیر اولیه، به ناچار باید بارها و بارها تکثیر شده باشند تا به تولید حیات جدید یا دست‌کم نوعی از همانندسازهای اولیه، منجر گردند. چنین چیزی با در نظر گرفتن وفور مواد اولیه، باید در تمام طول زمان تا به امروز صورت پذیرفته باشد و از آنجا که چنین رخدادی نه در گذشته رخ داده و نه اکنون، بنابراین نادرست می‌باشد.

بل الأمر نفسه يسري على فرضية حساء الحوامض الأمينية فحتى لو كررنا إيجاد الحساء الأولي في المختبر اليوم، فمن غير المتوقع أن ينتج بروتيناً قابلاً لنسخ نفسه أو حامضاً ريبياً دون تدخلنا لأكثر من صنع الحساء الأولي، فيتوجب إذن فرض تدخل خارجي سحب المركبات الكيميائية أو البلورات أو جزيئات الصلصال أو الأحماض الأمينية إلى مركب قابل لنسخ نفسه والتضاعف وانتاج الحياة الأولى، وإذا كان الأمر كذلك فلماذا لا يكون هذا التدخل الذي أنتج الحياة هو تدخل غيبي إلهي خصوصاً بعد أن نثبت وجود الإله كما سيأتي؟!

این موضوع در مورد فرضیهء سوپ اسیدهای آمینه نیز صادق است. حتی اگر ما امروز در آزمایشگاه، سوپ نخستین تولید کنیم، و اگر فقط در تولید سوپ نخستین دخالت کنیم، نه بیشتر، این انتظار نمی‌رود که از درون آن، پروتئین همانندساز یا اسید ریبونوکلئیک (RNA) تولید گردد. بنابراین دخالت خارجی ضروری می‌شود؛ یعنی عاملی که ترکیبات شیمیایی، کریستال‌ها، مولکول‌های خاک رُس، یا اسیدهای آمینه را به ترکیبات همانندساز کشانیده و در نتیجه منجر به تولید حیات نخستین شده‌باشد. حال که چنین است، چرا این دخالت که به پیدایش حیات منجر شده‌است، دخالت غیبی الهی نباشد؟! خصوصاً پس از آنکه وجود خدا را - همان‌طور که در فصول بعدی خواهد آمد - اثبات نماییم.

إذن، مسألة النشوء غير مفسرة علمياً، وهي تمثل ثغرة لم يتمكن العلم والعلماء من ملئها رغم كل الإمكانيات المختبرية المتاحة الآن لتوفير كل الظروف المناسبة لتجربة تحاكي ظروف أي فترة زمنية

يتوقع علماء الأحياء أو الكيمياء الأحيائية نشوء الحياة فيها، كأن تكون قبل أربعة مليارات عام أو أقل.

بنابراین موضوع پیدایش حیات، فاقد تفسیر علمی و به‌منزله شکافی است عمیق که علم و دانشمندان هنوز نتوانسته‌اند آن را پُر کنند. این در حالی است که امروزه تمام امکانات آزمایشگاهی فراهم است و از آنها می‌توان برای ایجاد شرایط مناسب برای شبیه‌سازی شرایط هر دوره زمانی که زیست‌شناسان و دانشمندان زیست‌شیمی توقع دارند که پیدایش حیات در آن روی داده باشد، استفاده نمود؛ همان‌طور که در چهارمیلیارد سال قبل یا کمتر از آن روی داده‌است.

فيما تقدم، ليس غرضي أن أرفض فرضية نشوء الحياة أو تركيب البروتين الناسخ لنفسه بصورة ما فيما لو توفرت المادة والظروف والوقت، بل أعتقد كما ورد في كلام الأئمة (عليهم السلام) وكما يتوقع علماء الكون والأحياء أن الكون مليء بالكائنات الحية وأننا لسنا الوحيدين في هذا الكون، ولكن ما أردت بيانه هو أن النشوء معضلة لم يحلها العلم وقد عجز العلم عن إيجاد مخرج لتوفر مادة وظروف ملائمة لنشوء الحياة أو لنقل كما نعتقد تنفيذ الخريطة الجينية الأولى أو لنقل بذرة الخريطة الجينية من مواد كيميائية غير حية والتي تطورت حتى أنتجت هدفها وهو الإنسان والخريطة الجينية للإنسان.

هدف من از بیان آنچه گذشت، انکار فرضیه پیدایش حیات یا ایجاد پروتئین همانندساز در صورتی که ماده، شرایط و زمان مناسب فراهم گردد، نمی‌باشد؛ بلکه به عقیده من، همان‌طور که در کلام ائمه (علیهم السلام) وارد شده و همان‌گونه که کیهان‌شناسان و زیست‌شناسان انتظارش را دارند،

هستی مملو از موجودات زنده است و ما در این کیهان تنها نیستیم. آنچه قصد توضیحش را دارم این است که پیدایش حیات ، معمای دشواری است که علم آن را حل نکرده و نتوانسته است برای فراهم آوردن ماده و ایجاد شرایط مناسب برای پیدایش حیات یا - آن طور که ما اعتقاد داریم - انتقال نقشه ژنتیکی اولیه یا انتقال بذر نقشه ژنتیکی از مواد شیمیایی غیر زنده، و همچنین موادی که تکامل یافته و در نتیجه به هدف خود که همان تولید انسان و نقشه ژنتیکی او بوده رسیده است، راهحلی ارائه دهد.

النتیجة: لا توجد فرضية ذات قيمة علمية في تفسير قصة نشوء الحياة على الأرض بشكل منطقي مقبول دون فرض أمور صعبة التحقق علمياً، وبالتالي فهناك فرصة منطقية ومقبولة على الأقل حتى الآن لفرض تدخل الإله والجانب الغيبي ليفسر حدوثها في موازاة تلك الفروض صعبة - أو شبه مستحيلة - التحقق.

نتیجه: هیچ فرضیه علمی و معتبری که بتواند داستان پیدایش حیات روی زمین را به شکلی منطقی و قابل قبول و بدون فرض گرفتن اموری که تحقق آنها از نظر علم بسیار دشوار است، توضیح دهد، وجود ندارد. در نتیجه فرصت منطقی و قابل قبولی - لا اقل تا به امروز - دست می‌دهد که دخالت خدا و بُعد متافیزیکی (غیبی) را به عنوان یک فرضیه بپذیریم تا به موازات نظریه‌هایی که تحقق آنها بسیار دشوار - یا تقریباً ناممکن - است، چگونگی وقوع حیات را توضیح دهد.

ولكن لنرى حتى مع الفرض الذي يتمسك بصحته الطرف المقابل - الملحد - وهو أن متضاعفات كيميائية غير عضوية أولى من

البلورات أو الصلصال أنتجت البروتين أو أن الأرض كانت عبارة عن طبق حساء من الحوامض الأمينية اليسارية وأن عدد المحاولات كانت كافية - هكذا دون أن يكون هناك تفسير علمي منطقي قابل للتحقق لتوفر هذه المادة - وبعد كل هذا حصلنا على بروتينا المطلوب المكون من الحوامض الأمينية اليسارية فقط، فهل لو حدث هذا ينفي الحقيقة التي يحاول د. دوكنز وأمثاله من الملحدين إغفالها وهي أن الخريطة الجينية مركبة ومعقدة وقانونية ولغوية ومنتجة لهدف كما سنبين، وبالتالي دالة على مقنن ومتكلم فإذا رفضوا أنه هو أو وكيلاً عنه مقننها وأنه السبب الغيبي في ظهورها على هذه الأرض وأصرروا على أنها ظهرت بالأسباب الطبيعية لا غير، فكيف سيلغون أو يغفلون دلالة انتاجها لهدف وقانونيتها ولغويتها - التي تسبب عملها - على الهادف الذي قننها وتكلم بها؟!!!

حتى اگر ما به فرضی که طرف مقابل (مُجد) می‌کوشد آن را صحیح نشان دهد، به دیده مثبت بنگریم؛ یعنی این فرض که همانندسازهای شیمیایی معدنی اولیه که از جنس کریستال یا خاک رس بوده‌اند، پروتئین را بوجود آورده‌اند یا اینکه زمین ظرف سوپی حاوی اسیدهای آمینه چپگرد بوده و تعداد آزمون‌ها نیز برای وقوع این احتمال کافی بوده‌است در حالی که هیچ تفسیر علمی، منطقی و قابل قبولی برای آماده‌بودن این ماده وجود ندارد و تازه پس از همه اینها ما به پروتئین مورد نظرمان که فقط از اسیدهای آمینه چپگرد تولید شده، دست یافته‌ایم، و اگر چنین چیزی روی دهد، بر واقعیتی که دکتر داوکینز و دیگر ملحدان مشابه وی می‌کوشند نادیده بگیرند، صحه می‌گذارد؛ اینکه نقشه ژنتیکی، مرکب، پیچیده، قانون‌مند و معنادار است و در نتیجه به هدفی می‌رسد - که بعداً این موضوع را تشریح خواهیم کرد - و این خود دلیلی است بر وجود قانون‌گذار و هدایت‌کننده.

حال اگر آنها نپذیرند که این قانونگذار یا کسی از طرف او، آن را قانونمند ساخته است، و اینکه این قانون همان دلیل متافیزیکی و غیبی ظهور او بر روی زمین بوده است، و همچنین اصرار داشته باشند که این پدیده فقط از طریق وسایل و ابزار طبیعی پدیدار شده است و لاغیر، چگونه می‌توانند غفلت کنند و نادیده بگیرند که رسیدن آن به هدف، قانونمند بودن و معنادار بودنش - که باعث عملیاتی‌شدنش شده است - دلالت دارد بر وجود شخصی هدفگذار که آن را قانونمند کرده و به وسیله آن سخن گفته است؟!!!!

هل يمكن أن نقول عن خريطة بنائة أو جسر عندما تنفذ وتنجح
وتعمل إنها قانونية ولغة هندسية وإن من كتبها مدرك وعندما
نرى الخريطة الجينية منفذة وتعمل لا نقول نفس الشيء، هل
لغتنا دالة على أننا ندرك المعاني ونقصدها ولغة الجينات لا تدل
على أن من وضعها أو تكلم بها يدرك ويقصد بها الوصول إلى
معنى معين أو هدف؟!!!!

آیا روا است پس از ساخته شدن موفقیت آمیز یک ساختمان یا پل، از قانونمندی آن و اینکه آن قانون بر اساس قواعد مهندسی نوشته شده است، سخن به میان آوریم و نویسنده آن را فرد مطلع و دانایی به‌شمار آوریم؛ ولی هنگامی که با نقشه‌ها ژن‌ها مواجه شویم که در عمل پیاده شده است، همان سخن را بر زبان نرانیم؟ آیا زبان گفتاری ما دلیلی است بر اینکه ما معانی و مفاهیم را درک می‌کنیم و منظورمان همان است که بیان نموده‌ایم، ولی زبان ژن‌ها حکایت از آن ندارد که واضح آن یا کسی که به این زبان سخن می‌گوید، می‌داند چه می‌گوید و به‌دنبال دستیابی به معنا یا هدفی مشخص است؟!!

أعتقد أنّ أيّ عاقل سيقول إذا كانت لغتنا دالة على أننا متكلمون ونهدف الوصول إلى المعاني، فلغة الجينات دالة أنّ وراءها متكلماً هادفاً خصوصاً أنها وصلت إلى أهداف واضحة ومعروفة لنا الآن كالذكاء أو آلة البقاء الأفضل.

به نظر من هر فرد عاقلی تأیید می‌کند که اگر زبان ما نشان می‌دهد که ما گوینده هستیم و می‌خواهیم به معنایی برسیم، زبان ژن‌ها نیز دلیلی است بر اینکه وراي آن گوینده‌ای هدفدار وجود دارد. به ویژه اینکه وی به اهداف روشن و واضحی که اکنون کاملاً برای ما شناخته شده، رسیده است؛ مانند هوشمندی یا ساز و کار بقای موجود برتر.
